

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال ششم، شماره بیست و سوم، پاییز ۱۳۹۵
صفحات ۶۵ - ۸۶

ظهور طبقه ائمه در ادوار تاریخی و جایگاه آن در تاریخ‌نگاری عمومی دوره صفوی

محمد تقی مشکوریان^۱

علی اکبر جعفری^۲

چکیده

از قرن هفتم هجری، به تدریج در تاریخ‌های عمومی، فصلی که به طور خاص، به ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام اختصاص داشت شکل گرفت. ائمه علیهم‌السلام در این آثار، کنار هم و جدا از دیگر خویشاوندان، در مقام اولیای خدا و بهترین بندگان زمان خود معرفی شده‌اند و مانند انبیا، اوصیا، شاهان و خلفا، طبقه‌ای در تقسیم تاریخ به شمار می‌آیند. با توجه به حاکمیت اهل تسنن - دست‌کم به لحاظ کلامی و فقهی - در ایران پیش از صفوی، اختصاص فصلی به ائمه امامیه و نه دیگر سادات، ضرورت روند ظهور و تحول این پدیده را به وجود می‌آورد. با تشکیل دولت صفویه، این ابداع مورد پذیرش مورخان قرار گرفت و به صورت جزئی کلیشه‌ای در تاریخ‌های عمومی این عصر درآمد. نوشتار پیش رو می‌کوشد این پدیده را به عنوان ظهور طبقه جدید ائمه در روایت تاریخ معرفی کند و تحولات این فصل از تاریخ‌های عمومی صفوی در زمینه روایت کلی آنان از تاریخ را بررسی و تحلیل نماید. با وجود طبقه ائمه علیهم‌السلام در تاریخ‌نگاری پیشاصفوی، کار مورخان صفوی، تغییر جایگاه آن در تاریخ بود. آنان صورت‌بندی پیشین پیامبر - خلفای راشدین - ائمه را با تغییر کرونولوژیک، به پیامبر - ائمه - خلفا، و با ارتقای هستی‌شناختی، به انبیا - ائمه - ملوک تبدیل کردند و حتی به صورت انبیا - ائمه درآوردند.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری، ائمه علیهم‌السلام، صفویه، تسنن دوازده امامی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) mashkourian@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. a.jafari2348@yahoo.com

مقدمه

تواریخ عمومی و تلاش مورخان برای نگارش آنها، از تصمیم و عزم مردم برای تعیین موقعیت خود در تاریخ و ثبت حضورشان در زمان حکایت داشت؛ هرچند محور روایت را قدرت مادی یا معنوی حاکم تعیین می‌کرد. از این رو تاریخ‌های عمومی، از جمله عرصه‌های ظهور کلیشه‌های تاریخ‌نگارانه به شمار می‌روند. از سوی دیگر، نه در گذشته و نه امروز، ترتیب زمانی وقایع، تنها نظم مطلوب در روایت تاریخ نبوده است. دست‌کم تا پیش از عصر مدرن، یکی از رایج‌ترین روش‌ها برای سامان دادن وقایع، نظم طبقاتی بود که از پیش‌فرض‌هایی درباره جایگاه سلسله مراتبی طبقات مردم در نظم وجودی برمی‌خاست.

بر این اساس، موضوع مقاله پیش رو، برگرفته از این واقعیت است که در تاریخ‌نگاری عمومی، رویدادهای تاریخی به دو روش کلی منظم می‌شدند:

الف) نظم زمانی و کروئولوژیک.^۱ در این روش، خط زمان با رویدادهای کانونی برش می‌خورد و اعصاری کوتاه و بلند مانند خلقت، توفان نوح و عصر اسلام (از آغاز تا زمان حال) حاصل می‌شود.

ب) نظم طبقاتی^۲ که متضمن تقسیم رویدادها بر حسب طبقاتی از مردم است که کانون روایت تاریخی قرار می‌گیرند. در این روش، گاه تقدم و تأخر زمانی نادیده گرفته شده و طبقات در جایگاهی خارج از نظم کروئولوژیک خود قرار می‌گرفتند. در این موارد، نظم زمانی امور - همچون قرار دادن ائمه قبل از خلفا - ذیل نظم هستی‌شناختی طبقاتی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین این طبقات، انبیا و اوصیا، خلفا و

۱. کروئولوژی (chornology) به معنای ثبت وقایع به ترتیب زمان وقوع آنهاست. در واقع کروئولوژی، وقایع‌نگاری بر حسب تاریخ وقوع است و آن‌گاه که به آثار تاریخی اشاره دارد، باید گاه‌شمار وقایع خوانده شود.

۲. عنوان طبقه از ایده نظم سلسله‌مراتبی مردم (طبقات هستی‌شناختی) در جامعه سستی گرفته شده است. این عنوان، کمابیش در متون تاریخی به کار رفته است. ایده یادشده اشاره به این دارد که انسان‌ها به لحاظ وجودی در مراتب گوناگون - همچون خواص و عوام، شاه و رعیت - قرار می‌گیرند.

پادشاهان بودند که در عنوان برخی تاریخ‌های عمومی نیز دیده می‌شود. روش رایج مورخان این بود که تاریخ را نخست با محوریت اسلام به دو دوره پیش از اسلام و پس از اسلام تقسیم می‌کردند؛ سپس با تقسیم طبقاتی، اول تاریخ انبیا و اوصیا را می‌آوردند، سپس به پادشاهان می‌پرداختند. در تاریخ پس از اسلام نیز ابتدا به حوادث عصر پیامبر ﷺ، سپس خلفا و پادشاهان می‌پرداختند که نظم زمانی را هم در خود دارد، ولی اگر قرار بر نظم طبقات بود، خلفا مقدم بر ملوک معاصر خود قرار می‌گرفتند.

بر مبنای روش اخیر می‌توان دو پرسش مطرح کرد: ۱. چگونگی اختصاص طبقه‌ای خاص به گروهی از مردم در روایت وقایع؛ ۲. مبنای ترتیب (تقدم و تأخر) زمانی قرار گرفتن طبقات در روایت تاریخ.

موضوع این پژوهش نیز طرح دو مسئله یادشده درباره جایگاه ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام در تواریخ عمومی، با تمرکز بر عصر صفوی است و می‌کوشد ظهور و جایگاه طبقه ائمه، به عنوان کلیشه‌ای در روایت تاریخ عمومی را بررسی و تحلیل کند. از این‌رو پرسش‌های اساسی پژوهش عبارت‌اند از این‌که بخش تاریخ زندگانی ائمه علیهم‌السلام در تاریخ‌نگاری عمومی پیش از صفوی و عصر صفوی چه جایگاهی داشت و چگونه به صورت یک طبقه در روایت تاریخ عالم درآمد و در عصر صفوی چه تحولاتی را از سر گذراند؟ این پژوهش نشان می‌دهد با وجود ظهور طبقه ائمه در تاریخ‌نگاری پیشاصفوی به عنوان پدیده‌ای جدید، کار مورخان صفوی منحصر به تغییر جایگاه آن در تاریخ بود. در کار آنها صورت‌بندی پیشاصفوی پیامبر - خلفای راشدین - ائمه با تغییر کروئولوژیک، به صورت پیامبر - ائمه - خلفا، و با ارتقای هستی‌شناختی، به انبیاء - ائمه - ملوک تبدیل شد و حتی در تکملة الاخبار به صورت انبیاء - ائمه درآمد که ریشه در مبانی کلامی شیعی داشت.

توضیحی در باب منابع

رهیافت اصلی این پژوهش، ریخت‌شناسی تاریخ‌های عمومی، به لحاظ تقسیم و

دوره‌بندی تاریخ عالم است؛ اما از آن‌جا که به سختی می‌توان تعریفی دقیق از یک تاریخ عمومی ارائه داد که محدودهٔ متون مورد تحقیق را نیز حفظ کند، متونی مورد توجه‌اند که نخست، روایتی کلی از تاریخ پیش و پس از اسلام ارائه داده‌اند و جزئیات موضوعی آنها مدّ نظر قرار نگرفته است. از این‌رو دیگر نیازی به توجیه این‌که فلان اثر، یک تاریخ عمومی به شمار می‌رود یا خیر نیست و می‌توان متنی مانند فتوحات شاهلی که مبنایش نسب‌نامهٔ شاه اسماعیل است را نیز در این حوزه قرار داد.

فارغ از این، معیارها و محدودیت‌های در نظر گرفته شده در انتخاب متون، از این قرارند:

۱. تألیف اثر در عصر صفوی و در قلمرو آنها باشد؛

۲. دارای مطلبی دربارهٔ ائمه علیهم‌السلام باشد. از این‌رو به تاریخ‌های مختصر و متعددی که معیار سال‌شماری دارند یا به طریق تاریخ‌های سیاقی نوشته شده‌اند، اشاره نخواهد شد.

۳. نسخه‌ای از فصل «ائمه» آنها در دسترس باشد. به همین سبب، *احسن التواریخ* روملو و *خلاصه التواریخ* قمی که تاریخ عمومی هستند، ولی به طور ناقص به دست ما رسیده‌اند یا هرگز کامل نشده‌اند و نیز *خلد برین* با این‌که مفصل‌ترین تاریخ عمومی از قرن یازدهم است، ولی از آن‌جا که امکان دسترسی به بخش ائمه در روضه دوم آن میسر نیست، مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

از میان تاریخ‌های عمومی قرن یازدهم و دوازدهم هجری، تنها *زبده التواریخ* ملاکمال (تألیف ۱۰۶۳ق)، و *تاریخ سلطانی* (تألیف ۱۱۱۵ق) در حوزه موضوع ما قرار می‌گیرند. دیگر آثار این دوره، عمدتاً تاریخ‌هایی بسیار مختصر، کپی شده از آثار دیگر و بدون موضع‌گیری خاص یا تاریخ‌های سیاقی شاهان هستند که همگی را می‌توان در گروه تقویم‌های تاریخی جای داد. از بین اینها، تنها *زبده التواریخ* ملاکمال شایسته توجه است، هر چند تحولی را نشان نمی‌دهد.

مجمع التواریخ یا تاریخ حیدری، تألیف میرحیدر بن علی حسینی رازی در ۱۰۲۸ق نیز متنی قابل توجه در این موضوع به شمار نمی‌رود. این کتاب، تألیفی نامنظم از تاریخ ایران و جهان اسلام از کریمه تا هند است و به گفته مؤلف، محتوایش بیشتر از دیگر نویسندگان نقل شده و عبارات خود او بسیار اندک است. در میان منابع کتاب یادشده، نام کشف الغمّه نیز دیده می‌شود که گویا منبع بخش تاریخ ائمه این کتاب بوده است، ولی از محتوای آن اطلاع دیگری به دست نیامد^۱ (نک: گلچین معانی، ۷۷۰/۲).

ظهور فصل ائمه در تاریخ‌نگاری پیش از صفوی

اهمیت بررسی فصل «ائمه» در وقایع‌نگاری عمومی، از آن‌روست که نخست، این کار در تاریخ‌های عمومی به معنای اختصاص دوره‌ای تاریخی به ائمه و قرار دادن آنان در طبقه‌ای مجزا در زمان و تاریخ است. دیگر این‌که آغازگران این کار، شیعه‌اثنی‌عشری نبودند. در واقع وقتی نخستین تاریخ‌های عمومی در عصر صفوی نوشته شد، فصل ائمه پیش‌تر به عنوان فصلی ثابت در تواریخ عمومی جا افتاده بود. سابقه این کار حداکثر به بعد از حمله مغول می‌رسد که در آن زمان، مورخان، حکام و اکثریت مردم ایران شیعه نبودند. حال پرسش این است که چرا و در چه شرایطی مورخان در روایت خود، به ائمه شیعه طبقه‌ای مجزا اختصاص دادند و نسبت این طبقه با سایر طبقات (ملوک و خلفا) چگونه بود؟

با هجوم مغولان و سقوط عباسیان و از میان رفتن تمرکز قدرت مذهبی در بخش اعظم قلمرو اسلامی، اسلام در مقام دین رسمی، نیروی سیاسی پشتیبان خود را از دست داد. با سلطه مغولان، فقها از نهادهای هدایت‌گر جامعه عقب رانده شدند و راه برای رشد صورت‌های دیگری از دین‌ورزی اسلامی گشوده شد. واکنش جامعه اسلامی به شکل بسط «تدینی عامه‌پسند» با نمودهایی ویژه بود که اگر پیش‌تر نیز

۱. جلد اول کتاب، تاریخ انبیاء، خلفا و سلاطین است. با وجود دسترسی به نسخه‌های کتابخانه مجلس (بخش ملوک عجم) و کتابخانه ملی فرانسه (ملوک ختا)، در هیچ‌یک بخش تاریخ صدر اسلام یافت نشد.

موجود بودند، در فضای سلطه دین رسمی سنت و جماعت، امکان بروز و ظهور چندانی نداشتند. رویمر نمودهای بارز این صورت‌بندی جدید از تدین اسلامی را نوسان میان تشیع و تسنن، بسط طریقت‌های صوفیانه و رواج گسترده تکریم و تقدیس اولیاء، به‌ویژه گسترش تقدیس علی علیه السلام می‌داند (رویمر، ۲۵۴-۲۵۵).^۱

این جریان اعتقادی که در آستانه تشکیل حکومت صفوی به اوج خود رسید، در تاریخ‌نگاری نیز خود را نشان داد و اندک‌اندک فصلی در باب ائمه اثنی عشر به تواریخ عمومی افزوده شد. به تدریج هر دوازده امام، در کنار هم و جدا از دیگر برادران و خویشاوندان، در مقام اولیای خدا و بهترین بندگان در زمان خود، فصلی از تاریخ را به خود اختصاص دادند و مانند انبیا، اوصیا، شاهان و خلفا، به عنوان طبقه‌ای در تقسیم تاریخ مطرح شدند.

در دوران پس از مغول، از نخستین متونی که چنین تغییری را نشان می‌دهد، نظام التواریخ اثر قاضی ناصرالدین بیضاوی است. اگرچه او به همه ائمه نپرداخت، ولی در اقدامی نو، خلفای راشدین را شش تن دانست؛ به این ترتیب که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نیز جزو خلفا برشمرد (نک: بیضاوی، ۶۳-۶۱). این دیدگاه پیش از این نه در کلام سنیان سابقه داشت و نه با باور شیعیان امامی همخوان بود. نام بردن از امام حسن علیه السلام به لحاظ تاریخی پذیرفتنی است، ولی درباره امام حسین علیه السلام شاید بیعت کوفه با آن حضرت را دلیل خلافت دانسته‌اند. شبانکاره‌ای نیز بی‌آن‌که از ائمه دیگر نامی ببرد، از همین الگو استفاده کرد (شبانکاره‌ای، ۳۰۹-۳۱۶). ترتیب خلفای سته را باید پیش‌درآمدی بر ظهور فصل ائمه دانست.

نخستین تاریخ عمومی که فصلی را به ائمه اختصاص داد، روضة اولی‌الالباب فی تواریخ الأكابر و الأنساب (تألیف حدود ۷۱۷ق) نوشته ابوسلیمان بناکتی (درگذشته ۷۳۰ق) است، هرچند وی پس از ائمه اثنی عشر، به اولاد محمد حنفیه نیز پرداخته

۱. تکریم، تقدیس و بزرگداشت افراد به سبب شخصیت ولی‌گونه (اولیا) یا دانش فراوانشان، از جمله ویژگی‌های دین عامیانه است. دین عامیانه صورتی از دین به شمار می‌آید که در برابر دین رسمی مطرح می‌شود و مجموعه باورها و رفتارهایی است که طبیعتی آشکارا دینی دارند.



است.^۱ بناکتی نیز قائل به خلفای سته است (نک: بناکتی، ۱۰۱ و ۱۰۴)، ولی پس از امام حسین علیه السلام به زندگی دیگر ائمه تا امام دوازدهم پرداخته و ایشان را «ائمه مهدیین» خوانده است (بناکتی، ۱۰۵ - ۱۱۶). در تقسیم‌بندی او، ائمه اثنی‌عشر بلافاصله پس از خلفای راشدین و پیش از بنی‌امیه قرار می‌گیرند که تغییری مهم در طبقه‌بندی تاریخی به شمار می‌رود. برای سنجش مواضع نظری نویسنده در گزارش‌های مربوط به ائمه، سخن از وفات یا شهادت نیز مهم است. بناکتی درباره ائمه چهارم تا یازدهم از وفات سخن می‌گوید و بدین‌گونه، تنش خلفای زمان - که مورد پذیرش سنیان بودند - و ائمه را نشان نمی‌دهد. این موضع در میان مورخان، تا روی کار آمدن صفویان کمابیش حفظ شد.

حمدالله مستوفی نیز در تاریخ گزیده (تألیف ۷۳۰ق) به ائمه اثنی‌عشر پرداخته است. مستوفی تنها امام حسن علیه السلام را جزو خلفا برشمرده و بلافاصله بعد از راشدین، در فصلی جداگانه به باقی ائمه تا امام دوازدهم می‌پردازد که «حجت الحق علی خلق بودند ... [و] اگرچه خلافت نکردند، اما چون مستحق، ایشان بودند، تبرک را از احوال ایشان، شمه‌ای بر سبیل ایجاز ایراد می‌رود» (مستوفی، ۲۰۱). اگرچه وی به فوت ائمه قائل است، اما در هر مورد به قول شیعه در باب شهادت ایشان نیز اشاره می‌کند. اشاره نکردن مورخ به احوال دیگر علویان در این کتاب، کمال یک مرحله انتقالی در تاریخ‌نگاری عمومی را نشان می‌دهد؛ مرحله‌ای که فصل زندگانی ائمه اثنی‌عشر را به جزئی ثابت در این گونه از تواریخ تبدیل کرد.^۲

مجمّل فصیحی با این‌که تاریخی عمومی به شمار می‌آید، ولی حوادث زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بعد را به صورت سال‌شماری آورده است. از این‌رو هیچ فصل خاصی به ائمه اختصاص نیافته، اما در لابه‌لای حوادث سالانه به آنها نیز پرداخته و مطالبی را عموماً از بناکتی یا تاریخ گزیده اخذ کرده که نشان از اثرپذیری رویه آنها در

۱. وی شیعیان زیدی و امامی را محترم می‌شمارد، ولی اسماعیلیان را خیر (نک: شادان، ۱۶۳).
 ۲. مستوفی در ظفرنامه نیز ذکر ائمه را آورده، ولی در آن، ترتیب وقایع، گاه‌شمارانه است و ائمه در یک طبقه قرار نمی‌گیرند.

تاریخ‌نگاری دارد.^۱

اوج این جریان در تاریخ‌نگاری عمومی پیش از صفوی، در *روضه الصفی* اثر میرخواند (درگذشته ۹۰۳ق) دیده می‌شود؛ کتابی که در کانون تسنن دوازده امامی و در قلمرو تیموریان نوشته شد. فصل ائمه در این کتاب، مفصل است (نک: میرخواند، ۲۰۶۷-۲۱۲۶، البته بدون احتساب شرح حال امام علی علیه السلام). منبع اصلی مطالب آن، *کشف الغمّه* (تألیف ۶۷۸ - ۶۸۲ق)^۲ است و به پیروی از آن، عمدتاً صورت مناقب ائمه را دارد. استفاده از روایات *کشف الغمّه* برای ترتیب فصل ائمه را بعدها مورخان صفوی نیز ادامه دادند. میرخواند بر اساس مواضع سنی خود، برای ائمه قائل به فوت است و از اشاره به روایاتی که بیان‌گر شهادت ایشان است، خودداری می‌کند. فصل ائمه در این کتاب نیز پس از بخش خلفای راشدین (تا امام حسن علیه السلام) قرار دارد. با این حال ائمه اثنی عشر را طبقه‌ای مستقل در روایت تاریخ به شمار آورده است.

با *روضه الصفی*، روند ظهور طبقه ائمه در تقسیمات تاریخی کامل شد و در عصر صفوی، الگوی مورخان این دوره در ترتیب فصل ائمه قرار گرفت که تنها با توسل به آنچه تسنن دوازده امامی خوانده شده، می‌توان این پدیده را توجیه کرد.^۳ مورخان صفوی نیز دنباله‌رو کسانی چون میرخواند بودند. کار مورخان صفوی بیشتر به جرح و تعدیل میراث پیشینیان و تغییر فرم ارائه مطالب، بر مبنای ترتیب ادوار تاریخی، محدود می‌شد.

۱. از تاریخ‌های عمومی قرون هشتم و نهم، جز آنچه بحث شد، برخی مانند *مجمع التواریخ* حافظ‌ابرو و *منتخب التواریخ* معینی، تقریباً رونویسی از *جامع التواریخ* هستند که وقایع‌نگاری گاه‌شمارانه دارند و البته در بحث ائمه، حائز اهمیت نیستند. درباره *تاریخ خیرات* یا *اصح التواریخ* نیز اطلاعات یا نسخه‌ای به دست نیامد.

۲. این کتاب در شرح حال، فضایل و معجزات چهارده معصوم علیهم السلام نوشته علی بن عیسی اربلی (درگذشته ۶۹۲ق) است. کتاب یادشده در عصر صفوی نیز مرجعی مهم در باب ائمه علیهم السلام بود (نک: جعفریان، «در شناخت امامت»، ۷۹).

۳. برای نمونه‌های بیشتر نک: جعفریان، ۱۳۸۲: ۲۴۷ - ۲۵۰.

فصل ائمه در تاریخ‌نگاری عمومی صفوی

در تواریخ عمومی عصر صفوی، از همان ابتدا، فصلی مجزا به زندگانی ائمه اختصاص یافت؛ اگرچه آنان در این کار، پیشرو نبودند، ولی به اقتضای شرایط سیاسی و دینی جدید، به این بحث نگاهی متفاوت داشتند که کارشان را به لحاظ صورت و محتوا از سنت سابق متمایز می‌ساخت. این امر یک‌باره صورت‌نگرفت و مورخان صفوی به تدریج و با گذشت چند دهه موفق شدند به بحث خود در باب تاریخ زندگانی ائمه، هویتی تازه ببخشند.

در ادامه، فصل ائمه در تواریخ عمومی صفویه بررسی خواهد شد.

۱. فتوحات شاهی

فتوحات شاهی نخستین تألیف تاریخی عصر صفوی، نوشته صدرالدین ابراهیم امینی هروی در سال ۹۲۷ق است. اگرچه این کتاب باید تاریخ شاه اسماعیل باشد، ولی در ادامه می‌گوید که چون نسب شاه، منتهی به سلسله نبوت و ولایت و «ذکر آباء و اجداد، مبین مراتب و معین رتب» است، آن را با مقدمه‌ای درباره آفرینش و انبیا علیهم‌السلام آغاز می‌کند و پس از ذکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سلسله ائمه علیهم‌السلام پرداخته و در ادامه آن، اجداد شاه اسماعیل را می‌آورد (امینی هروی، ن.خ ۱۴۳۸۵، برگ ۳ الف). بخش‌های فتوحات عبارت‌اند از: دفتر اول که مقدمه و شامل پنج فتح است و در فتح سوم، احوال ائمه علیهم‌السلام بیان می‌شود (امینی هروی، ن.خ ۱۴۳۸۵، برگ ۳ ب). دفتر دوم نیز شرح فتوحات شاه اسماعیل را دربر می‌گیرد.

امینی هروی مطالب مربوط به ائمه و الگوی ارائه اطلاعات را عموماً از کشف الغمّه - که در زمان خود، به شهادت ارجاعات و ترجمه‌هایش، مناسب‌ترین منبع برای این کار بوده - گرفته است (نک: حسین‌زاده شانه‌چی، ۳۷، ۴۲-۴۱). فتوحات، همانند کشف الغمّه، در هر مورد روایات متعدد را نقل می‌کند، ولی نه به سلسله نقل و نه به همه روایت‌ها به طور کامل پرداخته است. گاه نیز از منابعی متأخرتر همچون *روضه‌الشهدا* استفاده می‌کند. فتوحات نسبت به دیگر تواریخ این دوره، مفصل‌ترین

بحث درباره ائمه علیهم‌السلام را دارد. بیان نام، لقب، کنیه و نام مادر، چگونگی تولد و وفات/ شهادت، اثبات امامت هر یک از ائمه علیهم‌السلام و حوادث عصر امام، شکل کلی فصل ائمه در این کتاب است.

بر این اساس، کتاب یادشده در میانه تواریخ عمومی و سلسله‌ای قرار می‌گیرد؛ به طوری که باید آن را تاریخی سلسله‌ای همراه با مقدمه‌ای ایدئولوژیک قلمداد کرد. مهم‌ترین جای پای صفویان برای تحکیم موقعیت خود در اذهان و باورهای عموم مردم ایران، اعتقاد عمومی به ولایت ائمه و لزوم یا حتی وجوب محبت آنها بود. از این‌رو امینی، مقدمه‌ای مفصل درباره انساب شاه اسماعیل طرّاحی کرده است. به گفته او، نسب صفویان به امام هفتم علیه‌السلام و از این طریق به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ختم می‌شد و چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از نسل اسماعیل نبی علیه‌السلام می‌دانستند، به انبیا علیهم‌السلام نیز می‌پیوست. امینی به این بهانه، مقدمه‌ای می‌نگارد که در آن، تاریخ را از آفرینش آغاز کرده و در ادامه، تاریخ انبیا و ائمه علیهم‌السلام تا امام دوازدهم علیه‌السلام دنبال می‌شود و پس از آن است که به سلسله نسب شاه اسماعیل، پس از امام هفتم علیه‌السلام می‌پردازد. به این ترتیب، سلسله سلطنت معنوی و دنیوی صفویه را در ادامه سلسله نبوت و امامت ترسیم می‌کند.

۲. حبیب السیر

حبیب السیر نوشته غیاث‌الدین خواندمیر، تنها منبعی است که از منظر اعتقادات کلامی، همان موضع سنّیان دوازده‌امامی را در این دوره حفظ کرده است. این امر را از الفاظ به کار رفته در این کتاب درباره خلفای راشدین می‌توان فهمید. نگارنده در این قسمت از تاریخش نیز *روضه الصفا* را در نظر داشته است. هرچند وی روایت می‌خواند را تکرار نمی‌کند، ولی چندان هم از مواضع سنّی او دور نمی‌شود، تا آن‌جا که صرف‌نظر از مواضع دوازده‌امامی‌اش، نشانه‌ای که موضع شیعی اثر او را در این فصل نشان دهد، به دست نمی‌آید.

از ویژگی‌های فصل ائمه در *حبیب السیر* و فتوحات شاهی، فضایل‌نگاری است که

باید به نقش آن نیز توجه شود. در واقع کسی چون خواندمیر، با تکیه بر فضایل نویسی در بخش ائمه می‌کوشد ضعف اعتقادی‌اش را جبران کند. خواندمیر از این رو جزء اول جلد دوم کتابش را «در ذکر مناقب و مفاخر ائمه» می‌نامد (خواندمیر، ۲/۲). آنچه از عناوین مطالب مربوط به ائمه برمی‌آید نیز ذکر همین فضایل است. البته امینی نیز به تمهید مشابهی دست زده است. در تواریخ بعدی که بسیار مختصرند، از این کار صرف نظر و حتی کاملاً پرهیز شد. احتمالاً چون به تدریج، متون تخصصی متعددی درباره ائمه علیهم‌السلام تألیف و ترجمه شد، نیاز به آن را در تواریخ عمومی برطرف می‌کرد.

ترتیب فصول ائمه و خلفای راشدین نیز مواضع سنی خواندمیر را نشان می‌دهد. او به پیروی از جدش، بخش مربوط به ائمه را درست پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خلفای راشدین و پیش از بنی‌امیه قرار می‌دهد. در پایان بخش مربوط به هر یک از خلفای راشدین نیز فصلی به فضایل آن خلیفه اختصاص داده که نمی‌تواند موضع یک فرد شیعه در آن زمان را منعکس کند.

حبیب السیر و جواهر الاخبار، تنها تاریخ‌های عمومی عصر صفوی به شمار می‌آیند که بخش خلفای راشدین را بین بخش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام قرار داده‌اند. همین فاصله انداختن میان سلسله نبوت و امامت نیز از مواضع اعتقادی نویسنده حکایت دارد. همچنین نوشته او در این باره، از شاخصه‌های تاریخ‌نگاری صفویان به دور بود، در حالی که از تأثیرگذارترین آثار بر تاریخ‌نگاری صفویه محسوب می‌شود.

خواندمیر در تألیف این کتاب، دست‌کم در بخش ائمه، یا چندان به سیاست رسمی صفویه وقعی ننهاد، یا آن که بخش‌های اولیه کتاب را پیش‌تر نگاشته و سپس به دلیل عدم وجود مواضع ضد شیعی در متن، در آن تغییری نداده است. این را نیز باید در نظر داشت که وی کتاب خود را در حاشیه حاکمیت صفوی، در خراسان و با حمایت یک وزیر ایالتی نوشت و گویا حبیب السیر نه در ابتدا و نه بعدها با هدف ارائه به شاه تألیف نشده است.

۳. لب‌التواریخ

یحیی بن عبداللطیف قزوینی به امر بهرام‌میرزا، برادر شاه تهماسب، این کتاب را در سال ۹۴۸ق نگاشت. او در *لب‌التواریخ* به تمام ملوکی که پیش و پس از اسلام بر ایران و در واقع بر قلمرو صفویه حکم رانده‌اند، می‌پردازد. نکته جالب آن‌که از خلفای راشدین نیز در میانه سلاطین و این‌چنین یاد می‌کند: «در ذکر جمعی که پس از وفات پیامبر متصدی امر حکومت شده‌اند». روایتش از بیست و پنج سال حکومت سه خلیفه اول بسیار مختصر و کمتر از یک صفحه، در حد ذکر نام و مدت حکومت و سبب مرگ، بدون تعرضی به آنهاست که نشان تشیع یا ضدیت او با تسنن دارد (نک: قزوینی، ۷۸ - ۷۹).

لب‌التواریخ پیش‌تاز تاریخ‌های عمومی مختصر و کم‌حجم پس از خود است. ساختار اصلی کتاب بر تقسیمی چهارتایی^۱ استوار است؛ ولی کل آن را می‌توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: «تاریخ پیامبر و ائمه» و «تاریخ سلاطینی که بر ایران حکم رانده‌اند»؛ چنان‌که به‌جز قسم اول، بقیه آن به تاریخ ایران اختصاص دارد که در نوع خود منحصر به فرد است؛ زیرا محور آن نه تاریخ کل عالم، نه صرف تاریخ اسلام و نه تاریخ خاندان صفوی، بلکه تاریخ سلاطینی است که بر ایران حکم رانده‌اند؛ البته ایران، به معنای سرزمینی که قلمرو سلطنت ولی نعمتان او یعنی صفویه است.^۲ به این ترتیب، قزوینی به جای تاریخ کل عالم، پیشینه تاریخی مذهب و قلمرو شاهان صفوی را مدنظر قرار داده است؛ قلمروی که در زمان تألیف این کتاب، شکل نهایی خود را یافته بود و می‌رفت در کنار تشیع اثنی‌عشری، بخشی از هویت سلسله صفویه

۱. ملویل، ناصرالدین بیضاوی، نویسنده نظام *التواریخ* را مبدع تقسیمات چهارتایی می‌داند و به باور او، دوره معاصر، قسم چهارم تواریخ عمومی به شمار می‌رود (ملویل، ۹).

۲. دلیل این‌که در متونی چون *لب‌التواریخ* یا *جواهر الاخبار* و ... بیشتر بر ایران به عنوان عرصه رویدادها تمرکز می‌شود را افزون بر در حال تثبیت و تحدید بودن حاکمیت صفویه در این ناحیه، به این سبب نیز می‌توان دانست که صفویه به دلیل مذهب و ایدئولوژی حکومتی ویژه‌شان، خود را از باقی جهان اسلام و به تبع آن، باقی دنیای شناخته شده، جدا کرده بودند.

را تشکیل دهد و لبّ التواریخ می‌کوشد شناسنامه‌ای تاریخی برای آن ترتیب دهد.^۱ قزوینی با به‌کارگیری صورتی جدید در ترتیب ابواب تاریخ که به مثابه ادوار تاریخ عالم‌اند، می‌کوشد با توجه به سیاست ترویج تشیع امامی توسط شاهان صفوی، ایده‌ای جدید ارائه کند؛ ایده‌ی آینده‌پی‌آیندی دوایر نبوت، امامت و سلطنت. اگرچه پیش‌تر، امینی هروی در فتوحات تا حدودی چنین طرحی ارائه کرده بود، ولی او بیشتر علوّ نسَب شاه‌اسماعیل و مشروعیت سلطنت او به واسطه سیادت را در نظر داشته و تا این اندازه کل‌نگر نیست. گفتنی است امینی، تاریخ عمومی کل عالم را در کتاب خود نیاورده که بتوان از جایگاه صفویان در آن آگاه شد.

قزوینی در فصل ائمه علیهم‌السلام به پیروی از ایده‌ی یادشده، برای نخستین بار طبقه‌ائمه را از نظم گاه‌شمارانه خارج کرد و آن را در ادامه فصل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داد و در عین حال، از فصل خلفای ثلاث نیز کاست. این الگو در آینده مبنای روایت مورخان صفوی شد؛ اما به لحاظ محتوا و با توجه به حجم کتاب، کار او از تلخیص روایات مفصل‌تر پیشینیان که اساس روایت سنّیان دوازده امامی است، فراتر نمی‌رود.

۴. نسخ جهان‌آرا

قاضی احمد غفاری قزوینی این کتاب را در حدود ۹۷۲ق نوشته است که پس از حبیب‌السیر، دومین تاریخ عمومی عالم به معنای دقیق کلمه، در این عصر به شمار می‌رود و به لحاظ تنوع سلسله‌هایی که دربر گرفته، حتی از خواندمیر نیز پیشی می‌گیرد. این کتاب با وجود اختصار، تأثیر زیادی بر روایات تاریخی صفویه از حوادث سال ۹۳۰ق (پایان نگارش حبیب‌السیر) به بعد گذاشته است. روایت‌سازی‌های آن را باید جدی گرفت. کتاب در یک مقدمه و سه نسخه، بر اساس طبقه‌بندی انبیاء - اوصیاء / ائمه - سلاطین تنظیم شده است. نسخه اول، در احوال انبیا تا پیامبر و ائمه؛ نسخه دوم، در احوال سلاطین جهان پیش و پس از اسلام تا

۱. او به‌ویژه در بخش صفویه مدام بر تمرکز عزم صفویه برای حکومت بر ایران زمین تأکید می‌کند (قزوینی، ۲۷۱ و نیز ۲۶۷).

آق قوینلوها (همراه بخشی مجزاً برای سلاطینی که از سادات بودند)؛ نسخه سوم در باب صفویه.

او هیچ بخشی را به خلفای راشدین اختصاص نداده و در هیچ کجای کتاب، حتی نام آنان ذکر نشده است. تنها اشاره این است که پس از وفات پیامبر ﷺ «خلافت به واسطه جلافت طالبان دنیا در حجاب کسافت مانده» تا آن که در سال ۳۵ق اکابر مهاجر و انصار با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند (غفاری قزوینی، ۲۲). اطلاعات کتاب درباره ائمه علیهم السلام تنها شامل سال و محل ولادت و شهادت، عامل شهادت، لقب امام در تورات، کنیه و نام مادر و نام فرزندان است. نویسنده برای همه ائمه، قائل به شهادت است و روایت او بی گمان تنها به یک شیعه اختصاص دارد.

غفاری در دیباچه کتاب، سلطنت صفویه را معجزه‌ای می‌داند که ختم دایره سلطنت است؛ همان گونه که سلسله نبوت در خاتم انبیا و دایره اوصیا با مهدی موعود علیه السلام بسته می‌شوند، چرا که از همه سلاطین در نسب و حسب ظاهر و باطن برتر است و ظهورش چون معجزه یا کرامت است و این، با ترویج مذهب اثنی عشری توسط ایشان نیز تناسب دارد (نک: غفاری قزوینی، ۳). بنابراین، طرح این تاریخ، از پیش ترسیم شده و محل بحث و جدل نیست. این اثر، روایتی رسمی از تاریخ جهان به مثابه نقشه‌ای الهی برای بشر به شمار می‌رود. فصل تاریخ ائمه در چنین متنی بیش از آن که با هدف انتقال آگاهی از تاریخ رئوس مذهب تازه باشد، همچون سنگی در بنای روایت صفوی از تاریخ جهان عمل می‌کند؛ چنان که دوایر نبوت، امامت و سلطنت در پی هم می‌آیند. در همین راستاست که روایت تاریخ ائمه، از فضایل نگاری و نقل حدیث و روایات متأثرکننده، بیشتر فاصله می‌گیرد و تصویر حقیقتی انکارناپذیر را می‌نمایاند.

۵. تکملة الاخبار

عبدی بیگ نویدی شیرازی در این کتاب، وقایع را تا سال ۹۷۸ق آورده و احتمالاً سال پایان تألیف نیز همین است. اهمیت روایت کلی کتاب یادشده از تاریخ، بیش از

وقایع‌نگاری آن درباره عصر صفوی است، به‌ویژه که در وقایع‌نگاری صفویان، شباهت بسیاری با تذکره شاه تهماسب و نسخ جهان‌آرا دارد که هر دو پیش از تکمیل اخبار نوشته شده‌اند. در این کتاب، برخلاف رویه معمول - که عصر سلطنت جاری را فصل آخر قرار می‌دادند - عصر ائمه علیهم‌السلام - که تا زمان حال (غیبت کبرا) ادامه دارد - آخرین دوره، یعنی مقصود و غایت تاریخ قرار گرفته است (نک: نویدی شیرازی، ن. خ. ۱۳۸۹: ۶ - ۷).

درباره چارچوبی که شرح رویدادها در آن قرار گرفته است باید گفت نویسنده، حوادث را به ترتیب وقوع ذکر می‌کند، ولی قالبی که برای برش زدن تاریخ عالم انتخاب کرده، سال‌شماری و حتی سلسله‌های پادشاهی (عجم، غیرعجم و ...) نیست؛ هیچ سرزمین یا مردم خاصی را نیز مورد نظر ندارد و مانند قُدمای معاصرانش، ترتیب انبیا، خلفا (یا ائمه) و سلاطین را نیز رعایت نکرده است. مبنای آن، تاریخ ایمان شیعی از نوع اثنی‌عشری است؛ چنان که در پی ختم نبوت، امامت آغاز می‌شود و تا آخرالزمان ادامه می‌یابد. دایره سلطنت نیز تداوم یا دنباله دوایر نبوت و ولایت نیست، بلکه ذیل آن است. بر همین اساس، زمان حال و دوران صفویان هم تحت عصر غیبت کبرا قرار می‌گیرد. شاید این نتیجه طبیعی باورهای شیعی به نظر برسد، ولی تنها نویدی آن را در دوره‌بندی تاریخ وارد کرده است.

وی شرح حوادث تاریخی را در قالب تاریخ قدسی^۱ به روایت تشیع اثنی‌عشری گنجانده است؛ یعنی تاریخ کل عالم را بر اساس ادوار نبوت و ولایت تقسیم کرده و هیچ دوره‌ای را بر اساس حکومت شاهان قرار نمی‌دهد. همه حوادث ذیل اعصار انبیا و اولیا ذکر شده‌اند. مثلاً برای ذکر شاهان ایران، آنها را در بخش «ذکر سلاطین و ملوکی که از نسل سام بن نوح بوده‌اند» آورده است (نویدی شیرازی، ن. خ. ۳۸۹۰، ۸۵). چارچوب او را تصمیمات بشر تعیین نمی‌کند. طرح وی از منظر باورهای

۱. هانری کربن در تعریف تاریخ قدسی شیعی می‌گوید: «تاریخ قدسی، به تصوراتی اطلاق می‌شود که متضمن ادوار نبوت و ولایت است و نیز به تاریخی اطلاق می‌شود که مبتنی بر مشاهده، ثبت و نقادی وقایع تجربی نیست» (کربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ۹۲).

کلامی و عرفانی شیعی تا آن زمان، بسیار منسجم‌تر و سازگارتر از طرح کسانی است که به طور تلویحی یا به صراحت، دایره سلطنت را تداوم دایره امامت تصویر می‌کردند.

تکلمة الاخبار در میان همتایان خود، متنی منحصر به فرد به شمار می‌آید. اگرچه این کتاب از همان تقسیم چهارتایی ادوار تاریخ بهره برده است، ولی مبنای طراحی فصول آن کلامی است. کتاب یادشده نه از احساسات دوازده امامی از نوع شیعی یا سنی آن متأثر است و نه صرفاً ایدئولوژی سیاسی صفویان یا برتری دادن به ملوک صفوی بر دیگر ملوک را مورد نظر قرار داده است. تاریخ در این اثر، به دو فصل اصلی تقسیم می‌شود؛ «از خلقت تا ختم سلسله نبوت» و «از ختم نبوت تا ختم ولایت» که البته در زمان تاریخی تا غیبت که «منسوب به حضرت صاحب الزمان ... است و بهترین زمان‌هاست» (نویدی شیرازی، ن.خ. ۱۳۸۹: ۵) ادامه دارد. بنابراین برای سلطنت، جایی در ادامه ولایت قائل نشده است.

۶. جواهر الاخبار

با تکلمة الاخبار، دوران مهم‌ترین تحولات در تاریخ‌نگاری عمومی صفوی، از جمله روایت آن از ائمه، سپری شد. تاریخ‌های بعدی به این اندازه مبدع و اصیل نبودند. بوداق منشی قزوینی در *جواهر الاخبار* (تالیف ۹۸۴ق)، مانند *لب‌التواریخ*، تاریخ پادشاهی در ایران را محور فصل‌بندی کتاب قرار داده است (نک: منشی قزوینی، ۵۷). با این حال، *جواهر الاخبار* نتوانسته در بافت تاریخی و ایدئولوژیک تاریخ خود، نظم منطقی وقایع را رعایت کند. در این کتاب، بخش تاریخ دینی به ترتیب گاه‌شمارانه، در میانه ملوک پیش و پس از اسلام آمده است، در حالی که در *لب‌التواریخ*، تاریخ پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام در مقدمه کتاب قرار دارد. افزون بر این، ذکر انبیاء (از شیث نبی)، حکما و تتمه ساسانیان را نیز در ادامه آورده که نشان می‌دهد در مطالب همین بخش نیز نظمی ثابت را رعایت نکرده است.

از همه مهم‌تر، نادیده گرفتن ترتیب ایدئولوژیک طبقات خلفای راشدین و ائمه

است. پس از حبیب السیر، جواهر الاخبار تنها تاریخ عصر صفوی است که خلفای راشدین را مقدم بر ائمه علیهم السلام آورده است؛ در حالی که شکل نقل وقایع، گاه‌شمارانه نیست. حتی قرار دادن خلفای راشدین در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز با رویه مورخان شیعی این عصر همخوانی ندارد. به فرض پیروی مؤلف از خواندمیر، باید گفت گرچه در این دوره رونویسی از متون پیشین امری رایج بود، ولی رعایت ترتیب این طبقات، به دلیل اهمیت ایدئولوژیک آن، نیاز به رونویسی نداشت. این‌گونه آشفتگی در ترتیب وقایع را در بخش صفوی این کتاب نیز می‌توان دید.^۱

۷. زبدة التواریخ

زبدة التواریخ (تألیف ۱۰۶۳ق) نوشته ملاکمال بن جلال منجم یزدی، تاریخ عمومی مختصری از آدم تا شاه عباس دوم است. ترتیب مطالب این کتاب، اساساً گاه‌شمارانه است، ولی چون سال‌نگاری نیست، نمی‌تواند فارغ از ایدئولوژی باشد. مثلاً همیشه ابتدا انبیا و سپس شاهان را می‌آورد و «بنای آن را به ترتیبی خاص نهاده و ذکر انبیای عظام را اصل ساخته و اسامی پادشاهان معاصر را متفرع بر آن ساخت» (یزدی، ن.خ. ۹۵۴۴: فریم ۲). به این ترتیب، شاهان را در عرض انبیا علیهم السلام قرار داده و از آنها به عنوان شاهانی که در عصر فلان پیامبر حکومت داشته‌اند، یاد می‌کند.

ملاکمال، فصلی جداگانه به ائمه علیهم السلام اختصاص نداده است، ولی ترتیب یادشده درباره انبیا و ملوک را با تقدّم ائمه علیهم السلام بر خلفای زمان رعایت کرده است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، نخست به احوال حضرت علی علیه السلام و سپس به خلفای ثلاث می‌پردازد. پس از آن نیز ابتدا احوال هر امام و سپس به وقایع هم‌عصر او پرداخته است. به این ترتیب، با رعایت نظم زمانی ذکر وقایع، مواضع دینی را نیز دخالت داده است. اطلاعات ائمه علیهم السلام در حد نام، زمان و مکان تولد و شهادت و نیز تعداد فرزندان است و گاه کلمه‌ای چند در چگونگی شهادت ایشان دارد.

۱. برای مثال، به مطالبی که در باب نجم ثانی گفته است توجه کنید (منشی قزوینی، ۱۲۴-۱۲۵).

۸. تاریخ سلطانی

این اثر تألیف سیدحسن استرآبادی در سال ۱۱۱۵ق و آخرین تاریخ عمومی شناخته شده از عصر صفوی به شمار می‌آید. کتاب یادشده، بر مبنای تاریخی سیاقی است که استرآبادی پیش‌تر تهیه کرده و در سه باب تدوین نموده است: ۱. از آغاز خلقت و تاریخ انبیا تا پیامبر اسلام ﷺ و ائمه علیهم‌السلام؛ ۲. تاریخ سلاطین پیش از اسلام تا قرن یازدهم به صورت مختصر؛ ۳. تاریخ خاندان صفویه تا عصر شاه صفی (نک: حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، ۷-۸). نویسنده بر اساس الگویی تثبیت شده، وقایع را تحت طبقات انبیا، ائمه و ملوک می‌آورد. در فصل ائمه، نکته‌ای تازه دیده نمی‌شود. فصل بندی کتاب بر اساس طبقات تاریخی است، ولی مثلاً به انبیای پس از اسماعیل علیهم‌السلام که سرسلسله انساب پیامبر ﷺ محسوب می‌شوند، نپرداخته است. این خط سیر وقایع به سبب روایت انتقال نور محمدی است و تنها ذکر سلسله نسب ایشان مورد نظر نیست. استرآبادی در ابتدای فصل ائمه علیهم‌السلام بحثی کلامی درباره بی‌زمانی امامت و این که نور محمدی از ازل و ابتدای خلقت هستی یافته را پیش می‌کشد تا نشان دهد مثلاً حضرت علی علیهم‌السلام امامتش نه در شرایط تاریخی، بلکه در ساحتی فرازمانی وجود یافته است (نک: حسینی استرآبادی، ن.خ. ۲۴۱۳: ۲۲۱-۲۲۴).^۱ او پس از اتمام بحث درباره ائمه علیهم‌السلام به خلفای ثلاث می‌رسد. با این که نخست شرح حال عمر و سپس ابوبکر و عثمان را آورده است که عدم پایبندی به وقایع‌نگاری دقیق را نشان می‌دهد، ولی در طبقه‌بندی تاریخی، اهمیتی ندارد؛ زیرا به گفته مؤلف، «ذکر آن از بهر وجوب آشنایی شیعیان امامی به احوال ایشان است» (نک: حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، ۲۹۹-۳۰۵).

نتیجه‌گیری

افزودن بخش زندگانی ائمه علیهم‌السلام به تواریخ عمومی دوران صفویه از نخستین متن تاریخی صفویان یعنی فتوحات شاهی آغاز شد. این کار با توجه به برنامه‌های توأمان

۱. صفحات این نسخه دارای شماره‌گذاری پیاپی است.

سیاسی و مذهبی صفویان ضروری می‌نمود و جزئی کلیشه‌ای از تاریخ‌های عمومی این عصر شد. اما تاریخ‌نگاری ائمه علیهم‌السلام در تواریخ عمومی، ابداعی مورخان صفوی نبود و بیش از آن که پیامد تحولات مذهبی ناشی از روی کار آمدن صفویه باشد، دنباله سنتی قدیم‌تر و ناشی از تحولات عام اعتقادی میان مسلمانان در قرون پیش‌تر بوده است.

مهم‌ترین تغییری که مورخان صفوی در این الگو دادند، تغییر نسبت فصل ائمه علیهم‌السلام و خلفای ثلاث، یعنی انتقال خلفای ثلاث به بعد از ائمه علیهم‌السلام بود. این تغییر، هم به باورهای مذهبی رسمی و هم به ایدئولوژی سیاسی پادشاهی صفوی مربوط می‌شد. تقدم خلفای راشدین بر ائمه علیهم‌السلام کمترین مرزی بود که مورخان سنی مذهب می‌توانستند برای حفظ هویت مذهبی خود رعایت کنند؛ مرزی که نظم زمانی را نیز در خود داشت. در مقابل، مورخان صفوی با دستکاری این نظم، در پی هویت بخشی شیعی به روایت خود برآمدند؛ گرچه تنها عبدی بیگ نویدی جسارت آن را داشت که دوره‌گذاری تاریخ را به طور کامل با باورهای کلامی شیعی انجام دهد. تنها موارد عدول از این نظم، یکی حذف خلفای ثلاث است که تنها در تاریخ جهان‌آرا دیده می‌شود. دوم، قرار دادن حوادث زمانه ذیل تاریخ ائمه علیهم‌السلام که این کار نیز تنها در تکملة الاخبار انجام شد.

ترتیب دوایر نبوت، امامت/ وصایت، خلافت/ سلطنت، از نیمه قرن دهم در همه موارد دیده می‌شود. پی‌آیندی این سه را باید از جمله مهم‌ترین دستاوردهای تاریخ‌نگاری صفوی به شمار آورد که در ساخت و پرداخت فصل ائمه اثرگذار بود. در این عصر، دیگر مسئله ظهور طبقه ائمه علیهم‌السلام در روایت تاریخ مطرح نیست، بلکه انگیزه‌های سیاسی، تبدیل الگوی انبیاء - خلفا - ملوک، به انبیاء - ائمه - ملوک (صفوی) مورد نظر است. صورت خام آن نزد امینی هروی یافت می‌شود؛ ولی مُبدع اصلی این طرح در تواریخ عمومی این عصر را باید عبداللطیف قزوینی بدانیم. سپس این طرح نزد کسانی که در پی مشروعیت بخشی به صفویان بحران زده بودند، محبوبیت یافت.

دیگر اقدام مورخان صفوی، حذف و اضافه مطالبی در تاریخ ائمه بود که آنان را از موضع تسامح با باورهای سنیان دورتر می‌ساخت و لزوماً ریشه در حوادث تاریخی مقبول نداشت؛ مانند قائل شدن به شهادت همه ائمه و نیز انکار پذیرش خلافت راشدین از سوی حضرت علی علیه السلام؛ یعنی آنان مسائلی را هدف قرار دادند که سنیان دوازده امامی برای توجیه باور خود به خلفای راشدین استفاده می‌کردند. فضایل‌نگاری در فصل ائمه - که تحت تأثیر تاریخ‌نگاری تسنن دوازده امامی، یکی از عناصر اصلی شکل دهنده به روایات *حبيب السیر و فتوحات شاهی* شد - از تواریخ عمومی بعدی حذف شد و اطلاعات مختصر شناسنامه‌ای جایگزین آن گردید.

به این ترتیب، به فهم جایگاه فصل ائمه در تاریخ‌های عمومی صفویه و از این‌رو، ایده آنها از تاریخ جهان، نزدیک می‌شویم؛ فصلی که به تدریج از فضایل‌نگاری دور شد و شکل یک روایت کرونولوژیک مختصر را به خود گرفت. با بررسی سیر تواریخ عمومی این دوره از منظر موضوع این پژوهش، به نظر می‌رسد جریان شیعی شدن تصویر تاریخ عالم با *تکملة الاخبار* به کمال خود می‌رسد؛ طرحی که با تلخیصی کرونولوژیک، همراه با برداشتی کلامی از ادوار تاریخ و به صورت ترکیبی از تاریخ قدسی و تاریخ تجربی به انجام رسید، هرچند هرگز پی گرفته نشد.

منابع

- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهمی، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۴۳۸۵.
- بناکتی، ابوسلیمان داود بن ابی الفضل، تاریخ بناکتی: روضة اولی الألباب فی تواریخ الأكابر و الأنساب، به کوشش: جعفر شعار. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین، نظام التواریخ، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۲.
- جعفریان، رسول، منابع تاریخ اسلام، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۲.
- جعفریان، رسول، «در شناخت امامت: معرفی کتاب کشف الغمّة فی معرفة الأئمة»، خردنامه همشهری، شماره ۲۶، ۱۳۸۷.
- حسین زاده شانه‌چی، حسن، «ترجمه کتب سیره و مناقب امامان در عصر صفوی»، نشریه پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، دوره جدید، ش ۲، ۱۳۸۸.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی، تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی، به کوشش: احسان اشراقی، تهران: علمی، ۱۳۶۴.
- حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی، تاریخ سلطانی، نسخه خطی شماره ۲۴۱۳ کتابخانه مرعشی قم، ۱۳۶۴.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، حبیب السیر، تهران: خیام، ۱۳۸۰.
- رویمر، هانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، ترجمه: آذر آهنچی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- شادان، جبریل، «تاریخ‌نامه بناکتی حلقه‌ای از نگارش‌های تسنن دوازده امامی»، فصل‌نامه حوزه اصفهان، شماره ۴ و ۵، ۸۰-۱۳۷۹.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی محمد، مجمع الانساب، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد، نسخ جهان‌آرا، تصحیح: حسن نراقی، تهران:

- کتاب فروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف، *لب التواریخ*، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.
- کربن، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه: سید جواد طباطبایی، تهران: کویر، ۱۳۷۷.
- گلچین معانی، احمد، *تاریخ تذکره‌های فارسی*، تهران: کتابخانه سنائی، ۱۳۶۳.
- مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ملویل، چارلز، «از آدم تا اباقا»، ترجمه: محمدرضا طهماسبی، *آینه میراث*، دوره جدید، سال ششم، ضمیمه ۱۴، ۱۳۸۷.
- منشی قزوینی، بوداق، *جواهر الاخبار*، تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *تاریخ روضة الصفا*، تصحیح: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
- نویدی شیرازی، زین‌العابدین عبدی‌بیگ، *تکملة الاخبار*، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک شماره ۳۸۹۰، ۱۳۶۹.
- یزدی، ملاکمال بن جلال منجم، *زبدة التواریخ*، نسخه خطی شماره ۹۵۴۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، بی‌تا.